

جغرافیای تاریخی و شهری همدان در سده‌های نخستین اسلامی

محمد احمدی منش*

چکیده

پیش‌فرض بنیادین این نوشتار، توسعه شهرهای ایران در نخستین سده‌های اسلامی است. یکی از پیامدهای چنین پیش‌فرضی، مسئله حدود جبال و موقعیت همدان در آن می‌باشد. می‌دانیم که با وجود شهرهای اصفهان و ری، همواره همدان مرکز جبال معرفی شده است و این امر همراه با آشفتگی در تعیین حدود جبال، بررسی این حدود را برای فهم موقعیت همدان پراهمیت می‌سازد. عواملی همچون گسترش شهرهای تازه و رشد شتابان شهری، در تغییر حدود، گسترش و شکل‌گیری بافت اجتماعی و اقتصادی شهرهای کهن، از جمله همدان نقش داشته‌اند.

نتیجه این پژوهش را در چند گزاره می‌توان خلاصه کرد: همدان مرکز ناحیه‌ای بود که به معنای خاص، جبال نامیده می‌شد و از اواخر دوره ساسانی به راه افول افتاد و به رغم رشد نسبی در سده‌های نخستین اسلامی، جایگاهی فروتر از ری و اصفهان داشت و سرانجام، شهری بود گسترده و غیرمتمرکز که رشد پرشتاب در آغاز دوره اسلامی بر بافت شهری و اجتماعی آن تأثیر نهاد.

کلیدواژه‌ها: همدان، ری، اصفهان، جبال، ماد، گسترش شهری، بافت شهری.

مقدمه

در پهنه گسترده ایران، شماری از شهرهای کهن را می‌توان نام برد که هر یک در دوره یا دوره‌هایی از تاریخ، اهمیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی ویژه‌ای داشته‌اند. هر یک از این شهرهای بزرگ، در واقع چکیده‌ای از سیمای تاریخی ناحیه‌ای که در آن قرار داشته‌اند را شامل می‌شوند. در بخش مرکزی و باختری ایران می‌توان سه شهر ری، اصفهان و همدان را از مهم‌ترین این شهرها دانست، چنان‌که می‌توان نیشابور، مرو و بلخ در خراسان، و اهواز در خوزستان را در کنار بسیاری شهرهای دیگر، بهره‌مند از چنین جایگاهی دانست. بنابراین، بدیهی است که شناخت و بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای فراز و فرود، و ویژگی‌های این‌گونه شهرها می‌تواند در به دست دادن بینشی ژرف و همه‌جانبه درباره تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران در سده‌های گذشته سودمند باشد.

در این میان، شهر همدان در ناحیه‌ای که «ماد»، «جبال»، و از سده شش هجری به بعد «عراق عجم» نامیده می‌شد، قرار داشت و در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی از همدان به سان مرکز جبال، یاد شده است. در این‌گونه منابع، نام همدان همواره بیش از دیگر شهرها با نام ماد یا جبال گره خورده است و تنها پس از بررسی دقیق حد و مرزهای جبال می‌توان به علت این امر پی برد. همدان از دوران مادها تا دوره‌های اخیر، دوره‌هایی از رونق و رکود را هم پشت سر گذاشته است. در این پژوهش، موقعیت همدان در جبال به گونه‌ای مقایسه‌ای، و همچنین سیمای کلی بافت شهری و اجتماعی آن در چهار قرن نخست هجری، بررسی شده است. در این دوره، همدان پس از رکودی که به نظر می‌رسد در قرن پایانی حکومت ساسانیان دامن‌گیر آن شده بود، رونقی دوباره پیدا کرد. به علت نزدیکی همدان به عراق و شاید به علل دیگری جز آن، همدان وابسته به دستگاه خلافت بغداد باقی ماند و کمتر از شهرهای شرقی‌تر جبال، کانون توجه حرکت‌های ضد خلافت قرار گرفت. به هر روی، به دست آوردن شناختی هر چند نسبی درباره شهر همدان، می‌تواند برای به دست آوردن شناختی دقیق‌تر از تاریخ بخش‌های مرکزی و باختری ایران در سده‌های نخستین اسلامی سودمند باشد.

۱. حدود جبال، دو رویکرد اصلی

ماد در عهد باستان، سرزمین‌های گسترده‌ای را که از شمال به رود ارس و کوه‌های البرز، از شرق به کویر، و از غرب و جنوب به زاگرس محدود شده بود، دربر گرفت.^۱ البته این

ناحیه از نظر اقلیمی و نیز مرزبندی‌های سیاسی یک‌دست نبوده و می‌توان گفت که خود به چند بخش کوچک‌تر قابل تقسیم بود. در واقع، ماد به دو بخش بزرگ و کوچک تقسیم شده بود، بخش شمالی یا ماد علیا با نام آذربایجان یا ماد کوچک، و بخش جنوبی به نام ماد سفلی یا ماد بزرگ. این تقسیم‌بندی در دوره هخامنشیان پدید آمد و هر یک از این دو ماد، یک شتروبان یا ساتراپ داشت.^۲ در پی حمله اسکندر، این دو از هم جدا شدند و از آن پس مراد از ماد، همان ماد بزرگ به مرکزیت همدان بود و آذربایجان دیگر بخشی از ماد به شمار نمی‌آمد.^۳

در دوره ساسانی، بزرگ‌ترین واحد تقسیمات کشوری «پادکوست» بود، شامل چند ساتراپی که زیر فرمان «پادکوسپان» یا «پادوسپان» اداره می‌شد.^۴ ماد قدیم یعنی سرزمین پهناوری که آذربایجان هم بخشی از آن به شمار می‌رفت (مادکوست) در عهد ساسانی، به چهار استان، شامل همدان، ری، اصفهان و آذربایجان تقسیم شد. در این میان، بخش مربوط به همدان «اهمدان کوستی» نامیده شد.^۵ به احتمال زیاد در دوره قباد که تغییراتی در مرزبندی‌های کشوری انجام گرفت، اهمدان کوستی نیز به دو بخش جداگانه تقسیم شد که ماه (مای) دینور و ماه (مای) نهاوند مرکزهای آنها بودند.^۶ در متون آرامی بر پایه تقسیم‌بندی کلیسای نستوری، مادکوست را «بیت ماذایه» می‌گفتند که شهرهای حلوان، دینور و همدان را دربر می‌گرفت.^۷ این، همخوان با همان برداشت از مای، ماد یا ماه است که به گفته مارکوارت از گذرگاه حلوان تا نزدیکی همدان ادامه داشته است.^۸ به این ترتیب، می‌توان گفت که ماد به معنای خاص آن، در دوره ساسانی بخش میانی از ناحیه کوهستانی غرب ایران را شامل می‌شده که شهرهای مهم و بزرگ آن عبارت بودند از: حلوان، همدان، دینور و نهاوند. در این میان، نهاوند پایگاه و محل استقرار خاندان نیرومند قارن بود.^۹ شهرهای غیرکوهستانی بخش‌های خاوری‌تر، مانند قم، ری، اصفهان و قزوین که در منابع دوره اسلامی جزء جبال است، در محدوده ماد به این معنای خاص قرار نمی‌گرفت. این امر با نوشته‌های برخی جغرافی‌نگاران مسلمان هم تأیید می‌شود. برای نمونه، مقدسی اشاره کرده که در تقسیم‌بندی رسمی شاهان ایران، اصفهان جزء فارس شمرده می‌شده است.^{۱۰} در این‌باره گفتار صریح ابن‌فقیه همدانی هم قابل توجه است. وی شهرهایی را نام می‌برد که به جبال بسته شده‌اند، ولی در واقع از آن نیستند. اینها عبارت‌اند از، ری، اصفهان، کومش، طبرستان، گرگان، سیستان، کرمان، قزوین و دیلم.^{۱۱}

واژه «پهله» درباره تقسیمات پیش از اسلام نیز به کار برده شده است. به گفته ابن ندیم، پهلوپه منسوب بود به پهله که نام پنج شهر است، اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان.^{۱۲} ابوریحان نیز از «بلدان فهله» یا شهرهای پهله، مانند اصفهان و ری نام برده که به گفته او هنگام جشن اسفندارمذ در آنها مراسمی ویژه برگزار می شده است.^{۱۳} ابن فقیه نیز همدان، ماسبدان، مهرجان قددق، قم، نهاوند، دینور و کرمانشاهان را در شمار شهرهای پهلوپان آورده است.^{۱۴} ابن خردادبه که با روش های تقسیم بندی ساسانی آشنایی داشته، نیز به دو اصطلاح «کوراالجبل» و «بلادالبهلویون» اشاره کرده و شهرهای آنها را به گونه ای متفاوت نام برده است. وی کوره جبال را شامل ماسبدان، مهرجان قددق، دینور، نهاوند، همدان و قم دانسته،^{۱۵} اما بلاد پهلوپان را به گونه ای متفاوت و گسترده تر، چنین شمرده است، ری، اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجان قددق، ماسبدان، قزوین.^{۱۶} تعبیر ابن فقیه، ابن ندیم و ابوریحان از پهله از یک سو، و تعریف ابن خردادبه از آن، با هم تفاوت روشنی دارند، زیرا ابن خردادبه پهله را با ماد به معنای گسترده آن منطبق می داند، در حالی که تعریف ابن فقیه، ابن ندیم و ابوریحان از آن با ماد به مفهوم خاص همخوانی دارد.

به این ترتیب، می توان گفت که در مورد تقسیم بندی نواحی مرکزی، باختری و شمال باختری ایران با دو رویکرد کلی روبه رو هستیم که پیشینه تاریخی آن به زمانی بسیار دور و دست کم از زمان هخامنشیان باز می گردد. در رویکرد نخست، سرتاسر این ناحیه گسترده به طور یک پارچه قلمرویی واحد به شمار می آمد. به نظر می رسد این رویکرد در درجه اول بر ویژگی ها و هویت قومی - فرهنگی این سرزمین ها بنیان داشته است. در رویکرد دوم که می توان آن را کمابیش رویکردی اداری - سیاسی دانست، این ناحیه گسترده به بخش هایی خردتر تقسیم می شد. طبق رویکرد دوم، ناحیه ای که عرض آن از حلوان تا همدان (و شاید تا ساوه)، و طولش از سی سر در شمال همدان تا ناحیه مهرجان قددق در جنوب بوده، به طور ویژه بخش اصلی ماد دانسته می شد، و مناطقی چون آذربایجان، ری و اصفهان بخش هایی جدا از آن شمرده می شدند. چنان که خواهیم گفت دامنه این دوگانگی به دوران پس از اسلام هم کشیده شده است.

واژه «جبال» در آثار جغرافی نگاران اسلامی، جایگزین «ماد» یا «مای» شد و سرزمینی که در تقسیم بندی ساسانی «همدان کوستی» نامیده شده و شهرهای همدان، دینور، نهاوند، حلوان و ماسبدان را دربر می گرفت جزء جبال قلمداد شدند. با این حال، اختلاف دیدگاه

فراوانی در مورد نواحی دیگر به چشم می‌خورد. در شماری از متون، شهرهای بزرگ ری و اصفهان، جزء جبال یاد نشده‌اند. مسعودی آنجا که از اشکانیان سخن می‌راند، جبال را تنها شامل دینور، نهاوند، همدان، ماسبدان و آذربایجان دانسته است،^{۱۷} چنان‌که ابن‌حوقل نیز همچون جیهانی ری را در زمره شهرهای بزرگ جبال نیاورده است.^{۱۸} مقدسی نیز جبال را دارای سه خوره (کوره) و هفت ناحیه دانسته است؛ خوره‌ها شامل همدان، ری و اصفهان، و ناحیه‌ها شامل قم، کاشان، سیمره، کرج، ماه کوفه، ماه بصره، شهرزور.^{۱۹} با این حال، وی اشاره کرده که اصفهان را در زمره فارس هم می‌توان شمرد.^{۲۰} وی می‌گوید که در نقشه شاهان، که بی‌گمان مراد وی شاهان ساسانی است، اصفهان را در نقشه فارس نهاده‌اند.^{۲۱} ارزیابی خود وی چنین است که «سهم اصفهان از کوهستان در گزارش و توصیف است، و سهم آن از فارس در نقشه زمین می‌باشد.^{۲۲} به همین ترتیب، ابن‌مطهر مقدسی گوید: «آنچه در دنباله سرزمین فارس، از جبل می‌آید، کرج است و اصفهان و آنچه میان آنهاست.»^{۲۳} مارکوارت هم به این امر اشاره کرده که اصفهان در دوره ساسانی جزء ناحیه جنوب بود، اما جغرافی‌دانان عرب^{۲۴} آن را جزء جبال به شمار می‌آوردند.^{۲۵} البته ادعای اخیر وی را نمی‌توان به همه جغرافی‌نگاران مسلمان تعمیم داد.

ابن‌خردادبه که به خوبی از جغرافیای ایران و مرزبندی‌های سیاسی و اداری آن آگاهی داشته، اصفهان را کوره‌ای جدا از کوره جبال دانسته و حتی قم را هم که در منابع پسین در زمره شهرهای بزرگ جبال ذکر می‌شود، از رستاق‌های اصفهان شمرده است.^{۲۶} وی - همان‌طور که پیش‌تر گفته شد - ماسبدان، مهرجان‌قدق، دینور، نهاوند، همدان و قم را جزء کوره جبال به شمار می‌آورد.^{۲۷}

ری و اصفهان نیز در بسیاری از منابع در شمار شهرهای جبال آمده‌اند. یعقوبی در تاریخ خود، گسترده‌ترین تعریف از جبال (کورال‌جبل) را ارائه داده که طبرستان، آذربایجان، ری و اصفهان - افزون بر شهرهای پیش‌گفته - را در بر می‌گیرد.^{۲۸} اصطخری در سده چهارم هجری همدان، دینور، اصفهان، قم و نهاوند را به عنوان شهرهای بزرگ جبال معرفی نموده است.^{۲۹} ابوالفداء در دوره پس از حمله مغولان که ری را یکسره ویران کرده بودند، همدان، دینور، اصفهان و قم را شهرهای جبال می‌شمرد.^{۳۰} این در حالی است که حمدالله مستوفی که اندکی پس از وی می‌زیست، چهار شهر ری، همدان، اصفهان و قم را بزرگ‌ترین شهرهای جبال دانسته است.^{۳۱} وی مرزهای جبال را از سفیدرود تا یزد، و از

گیلان تا خوزستان، حدگذاری کرده است.^{۳۲} لسترنج، قرمیسین یا کرمانشاهان را به همراه ری، اصفهان و همدان، چهار شهر بزرگ جبال دانسته است.^{۳۳} این در حالی است که هیچ یک از منابع جغرافیای اسلامی در پنج سده نخست هجری، از قرمیسین در زمره شهرهای بزرگ جبال، یاد نکرده‌اند.

به هر روی، می‌توان گفت که اگر جبال به مفهوم گسترده آن را در نظر داشته باشیم، در دوره اسلامی ری، اصفهان و همدان بزرگ‌ترین شهرهای آن به شمار می‌آمدند و با این حساب، ناحیه میان فارس و خوزستان در جنوب، یزد و کرمان در جنوب شرق، کوهپایه‌های غربی کوهستان زاگرس در باختر، رشته کوه‌های البرز و رود ارس در شمال، و کویر مرکزی ایران در شرق سرزمین جبال به مفهوم گسترده آن را دربر می‌گرفته است. اما در کنار آن، بخشی از ناحیه کوهستانی باختر ایران که در جنوب آذربایجان واقع شده و از گذرگاه حلوان آغاز و تا ساوه کشیده می‌شد، قلمرو دقیق‌تر جبال به مفهوم خاص و دقیق‌تر آن را تشکیل می‌داده است. چنان‌که اشاره شد، در حقیقت، این دوگانگی تداوم وضعی بود که در دوره ساسانی وجود داشت. همدان شهر اصلی ناحیه اخیر بود و برخی دیگر از شهرهای آن هم عبارت بودند از: ماسبدان، دینور، نهاوند، قرمیسین، سیمره و کرج. با همین زمینه است که روایت‌هایی مانند آنچه/بن‌فقیه به نقل از دانشمندی پارسی نقل کرده است، قابل فهم می‌شود؛ مبنی بر اینکه همدان بزرگ‌ترین شهر جبل است و چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بوده است.^{۳۴} بنابراین شهرهای بزرگ و مهم ری و اصفهان در این قلمروی محدود جای نمی‌گرفته‌اند. قم در بیشتر توصیف‌ها از شهرهای جبال دانسته شده،^{۳۵} در حالی که هم‌زمان از رستاق‌های اصفهان نیز به شمار می‌آمده است.^{۳۶}

۲. موقعیت سیاسی - اداری و تجاری همدان در جبال

در دوره ساسانی و پس از آن، انجام امور اداری و سیاسی نواحی مرکزی و باختری ایران غیر از آذربایجان و فارس، میان شهرهای اصفهان، ری و همدان تقسیم شده بود و این مناطق به یکی از این سه شهر، وابسته بودند. با این حال، این امر همواره پابرجا نبوده و در این میان همدان موقعیتی کمابیش ناستوار داشته است.

در دوره پارتی، شهر نهاوند در جنوب همدان مقر خاندان بانفوذ «قارن» شد.^{۳۷} در دوره ساسانی هم خاندان قارن همچنان نفوذ خود را حفظ نمودند. اینها در برخورد میان اردشیر

بابکان و اردوان، جانب ساسانیان را نگه داشته و از همین رو امتیازهای پیشین خود را از دست ندادند. حتی وظیفه تاج نهادن بر سر پادشاه جدید، امتیاز ویژه این خاندان بود.^{۳۸} موسی خورنی در سده ششم میلادی همدان را جزء ناحیه شرق یا کوست خراسان آورده است. مارکوارت این را ناشی از خطای وی دانسته،^{۳۹} اما - آنچنان که پرویز اذکایی اشاره کرده است - برای این امر، می‌توان دلیل دیگری هم آورد و آن اینکه در تقسیم‌بندی نظامی کشور بوده که «همدان کوستی» بخشی از کوست خراسان به شمار آمده، از آن رو که اسپهبدی خراسان از آن خاندان قارن بوده که در قومس اقامت داشته است.^{۴۰}

به نظر می‌رسد در اواخر دوران ساسانیان، موقعیت و اهمیت همدان در مقایسه با چند سده پیش از آن و به‌ویژه در برابر دو شهر دینور و نهاوند، کاستی گرفته بود. در سده ششم میلادی و در زمان قباد «همدان کوستی» که ربعی از مادکوست بود، به دو بخش اداری تقسیم شد که دو شهر ماه‌دینور و ماه‌نهاوند مراکز آنها بودند.^{۴۱} در واقع، موقعیت همدان، به‌ویژه در اواخر حکومت ساسانیان بی‌رقیب و سستی‌ناپذیر نبوده است.

این امر در منابع اسلامی هم بازتاب پیدا کرده است. چنان‌که بارتولد اشاره می‌کند، اینکه جغرافی‌دانی مانند ابن‌حوقل پنداشته که شهر کهن همدان به دست مسلمانان ساخته شده است، دلیلی تواند بود بر نایاب بودن بناهای ساسانی بر جای مانده در آن.^{۴۲} آنچنان‌که در *مجم‌التواریخ* آمده است هنگام ورود اسلام، در همدان تنها «اسپیددژ» و شمار اندکی از خانه‌ها باقی مانده بود.^{۴۳} بخشی از گفتار ابن‌فقیه به نقل از *عبدالقاهر بن حمزه واسطی* درباره همدان، وضعیت این شهر را در دوره ساسانی باز می‌نماید. وی اشاره می‌کند که از مداین تا گردنه اسدآباد، بناهای ساسانی قابل مشاهده‌اند، در حالی که پس از آن و در درون خود همدان این‌گونه بناها به چشم نمی‌خورند.^{۴۴} شماری از نویسندگان مسلمان هم متوجه این حقیقت بوده‌اند و گاه همچون ابن‌فقیه *همدانی* دلایلی برای آن، اگر چه با رنگ و بوی داستانی، شمرده‌اند. وی به نقل از *عبدالقاهر واسطی* می‌نویسد که خسرو پرویز هنگام ورود به همدان از نام جایی که در آن بود پرسید و گفتند که نامش «دوزخ‌دره» است. پس خسرو به یارانش گفت: از ورود به شهری که در آن از دوزخ سخن رفته است، نیاز ندارد.^{۴۵}

همدان در دوره اسلامی دوباره تا اندازه‌ای رو به گسترش نهاد. نویسنده *مجم‌التواریخ*

که خود اهل همدان بوده، درباره همدان در دوره اسلامی می‌نویسد:

... اما به وقت اسلام از همدان «اسپیدرز» مانده بود و بعضی خان‌ها در حوالی و آن را «قصر ایض» می‌خواندند. بعد از آن، آن را دیواری ساختند و چهار دروازه، و به مدتی نزدیک آن را باطل گردانیدند و عمارت افزودند. در سنهٔ ستین و ماتین (۲۶۰ هـ)، و گورستان‌ها را از دروازه‌ها در شهر گرفتند، چنان‌که این ساعت پیداست و شهر را دروازه ساختند چنان‌که این ساعت پیداست و شهر را گرد بر گرد آن قرب فرسنگی زیادت بر می‌آید.^{۴۶}

توصیف این بند، این دیدگاه را که همدان در دورهٔ ساسانی شهری کم‌اهمیت بوده و در دوران اسلامی رونقی دوباره یافته، را تأیید می‌کند.

همدان، به ویژه در دورهٔ اسلامی از لحاظ تجاری نیز اهمیت درخور توجهی داشت و به نوعی بارانداز تجاری بخش‌های جنوب غربی ایران و عراق به شمار می‌رفت،^{۴۷} چراکه همدان بر سر شاهراه خراسان قرار داشت. / ابن‌خرددبه مسیر این راه را از حلوان که پیوندگاه عراق و جبال به شمار می‌آمده، تا ری، چنین وصف نموده است،

حلوان ← پس از گذر از گردنهٔ حلوان ← ماذرواستان ← مرج‌القلعه ← کاخ یزید ←
 زبیدیه ← خشکاریش ← قصر عمرو ← قرمیسین ← دکان ← قصرالصوص (کنگوار یا
 کنگاور) ← خنداد ← گردنهٔ همدان ← قریهٔ عسل ← همدان ← درنوا ← بوزنجر ←
 زره ← طرز ← اساوره ← بوسته و روزه ← داودآباد ← سوستین ← درود ← قسطاده
 ← ری.^{۴۸}

/ ابن‌رسته در اواخر سدهٔ سوم، مسیر این راه را به گونه‌ای مفصل‌تر توصیف کرده است. بخش مربوط به کنگاور تا ساوه از این مسیر چنین است:

قصرالصوص ← خنداد ← زعفرانیه ← انگبین ← همدان ← خرقان ← درنو ←
 بوزنجر ← زره ← طرز ← روزه ← عبدالله‌آباد ← رودخانهٔ روزه ← بوسته ← وینده
 ← داودآباد ← سونقین ← ساوه.^{۴۹}

ویژگی‌های این راه در دیگر منابع هم با تفاوت‌های اندکی آمده است. / ابن‌رسته می‌گوید که پس از بوسته از سوی همدان و در قریهٔ «وینده»، حاکم ری گروهی را گماشته تا از مسافران باج عبور گیرند.^{۵۰} از این گفته باید چنین نتیجه گرفت که در سدهٔ سوم هجری رودخانهٔ روزه که قریهٔ بوسته در جانب خاوری آن قرار داشت،^{۵۱} مرز میان دو ناحیهٔ همدان و ری در سدهٔ سوم هجری بوده است.

با این وصف، ری و اصفهان اهمیتی بیش از آن داشتند و همدان در سده‌های نخست اسلامی و پیش از آنکه پایتخت سلجوقیان عراق شود، از هر دو شهر مورد اشاره، کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر بوده است تا جایی که یهودیه اصفهان را از همدان بزرگ‌تر می‌دانستند.^{۵۲}

۳) تأثیر پیدایش شهرهای جدید در موقعیت همدان

در سده‌های نخستین اسلامی، حد و مرز و قلمروی اداری - سیاسی شهرهای ایران دچار تغییر فراوانی شد. یکی از عوامل مهمی که در ایجاد این تغییرها نقش بسیاری داشت، گسترش شهرهای جدید در ایران دوره اسلامی بود. با بزرگ شدن شهرهایی که در دوره ساسانی کم‌اهمیت بودند و یا وجود نداشتند، تقسیمات اداری - سیاسی هم دگرگون می‌شد. در گستره مورد نظر در این نوشتار، می‌توان از شهرهای قم، قزوین و کرج ابودلف و نیز سی‌سر نام برد. در میان آنها قم و قزوین پس از اسلام توسعه پیدا کردند و دو تای دیگر تنها در دوره اسلامی بود که بنا نهاده شدند.

پیدایش این شهرها سبب می‌شد که قلمرو زیر نفوذ شهرهای بزرگ کهن، محدودتر شود. با این حال، باید گفت با سپری شدن زمان، این گونه مرزبندی‌ها بدون تغییر باقی نمی‌ماند. در نهایت در نواحی مرکزی و غربی ایران شهرهای ری و اصفهان همچنان گونه‌ای از برتری و نفوذ را بر شهرهای خردتر پیرامون خود حفظ کردند. در ادامه، چگونگی ایجاد شهرهای پیش‌گفته و روند تغییر حدود شهرهای بزرگ، به‌ویژه همدان بررسی می‌شود.

«قم» یکی از شهرهایی بود که پیش از اسلام مجموعه‌ای از دهکده‌های نزدیک به هم بود و در دوران اسلامی به شهری مهم تبدیل شد. نویسنده تاریخ قم تصریح می‌کند که بسیاری از ضیعت‌های قم از ری، همدان و اصفهان بدان پیوسته است و این دیه‌ها چنان پرشمار بود که قم همچون شهرها گردید.^{۵۳} بنا به قول وی، فردی به نام حمزه بن یسع بن عبدالله از امیران عرب قم در زمان هارون الرشید، از او درخواست که قم را به کوره‌ای تبدیل کرده و در آن منبر نهاد تا خراج آن از اصفهان جدا شود. سرانجام این کار در سال ۱۸۹ق انجام گرفت.^{۵۴} همو از حمزه اصفهانی^{۵۵} نویسنده کتاب اصفهان نقل کرده که کوره قم، شامل چهار رستاق است که از اصفهان، کاشان و تیمره، همدان و نهاوند بدان افزوده شده است. از ری به این سبب که میان آنها بیابان و شوره‌زار است چیزی به قم افزوده

نشد.^{۶۶} دیه‌هایی که از همدان به قم پیوسته شدند، عبارت‌اند از: رستاق کوزدر با وادی عمار، رستاق طبرش (تفرش) داخل و خارج، رستاق فراهان، و دیه‌های نی و چهارتخت‌آباد از ناحیه روزه.^{۶۷} در تاریخ قم به نقل از برخی از اشخاص تفه گفته شده که عربان قم ضیعت‌هایی از همدان را با خرید نواحی، املاک و دیه‌ها از افرادی چون سلمه بن سلمه همدانی، به قم افزودند.^{۶۸} سلمه حکمران رشید در جبال یا رئیس همدان بود^{۶۹} و پس از آنکه از بی‌صرفه بودن کشت و کار خود، و کم‌آبی کاریز به ستوه آمد، دیهی از آن خود به نام «طریز ناهید» را به یکی از امیران عرب قم به نام حسن بن محمد بن عمران بن عبد‌الله بن سعد اشعری فروخت و بدین ترتیب، این دیه به قم پیوسته شد.^{۷۰} البته این انتقال‌ها همواره با روشی درست و مشروع انجام نمی‌شد، چنان‌که عربان قم بسیاری از ناحیه‌های اصفهان را «به قوت و شجاعت مالک شدند، به سبب آنکه همه یک دل و یک زبان بودند و مجتمع و متفق!»^{۷۱} ابن‌فقیه از محمد بن ابی‌مریم شنیده بود که خراج کشتزارهایی که به خوره قم منتقل شده بود، اندکی فزون‌تر از ۲۲۰ هزار درهم، در برابر ۳/۲ میلیون درهم خراج خوره قم بود.^{۷۲} ابن‌رسته در اواخر سده سوم می‌گوید که قم و کرج از اعمال اصفهان‌اند و به درخواست مردم آنها و همت عبد‌الله بن کوشید که مأمور خراج این شهرها بود، جدا شدند.^{۷۳} این به رغم آن است که در زمان رشید هم یک بار خراج قم از اصفهان جدا شده بود.^{۷۴} به گفته ابن‌رسته، ابن‌کوشید تلاش می‌کرد کار خراج هر شهر مستقل شود.^{۷۵} مقدسی یک سده پس از وی می‌نویسد که برخی خلیفگان کرج و قم که پیش‌تر بخشی از اصفهان بودند، به همدان و ری پیوستند.^{۷۶} با این حساب، قم به ری، و کرج به همدان پیوسته شد. اما باید چنین گفت که برآیند کلی این فرایندها، افزایش استقلال قم از شهرهای بزرگ جبال بوده؛ امری که به نوبه خود تا اندازه‌ای از اعتبار آنها می‌کاست.

شهر «قزوین» یا «کشوین»^{۷۷} هم کمابیش با چنین فرایندی گسترش یافت. برای نمونه، پیوسته شدن ناحیه گسترده «دستبی» به این شهر در متون تاریخی بازتاب یافته است. ناحیه «دستبی» یا «دستبای» شامل چندین دهکده در سرزمین میان ری و همدان، و شامل دو بخش بود، دستبی همدان و دستبی ری.^{۷۸} به گفته طبری در دوره فتوح، پادگان‌های دستبی با همدان بود و همراه با آن زیر فرمان خسروشنوم قرار داشت.^{۷۹} البته باید مراد طبری از دستبی را همان بخش متعلق به همدان دانست. نویسنده تاریخ قم از حمزه اصفهانی نقل کرده که موسی بن بغا این دو بخش را همراه با قزوین، در عهد خلیفه

معزز به یک کوره تبدیل کرد.^{۷۰} گزارش بلاذری و ابن فقیه از آنچه در تاریخ قم نقل شده، متفاوت است. بنا بر گزارش ابن دو، دستی به پایمردی فردی از بنی تمیم به نام *حنظله بن خالد*^{۷۱} یا *حنظله بن مالک*^{۷۲} یکپارچه شد و به قزوین پیوست. تا پیش از آن، خراج دستی به همدان فرستاده می‌شد.^{۷۳}

این فرایند، ناگزیر سبب جدا شدن بخش‌هایی از کوره همدان می‌شد. برای نمونه، *ابن فقیه* گفته است که در آغاز سده سوم، حاکم طاهرین حسین در قزوین به عدل، و حاکم خلیفه معتصم در همدان به بیداد حکم می‌راندند. با دادخواهی مردی به نام محمد بن میسره، دو روستای نسا و سلقان که پیش از این، تابع همدان بودند، به قزوین پیوستند.^{۷۴} کرج *ابو ذلف* هم در دوران اسلامی بود که به شهری تبدیل شد، حال آنکه پیش از آن از روستاهای اصفهان به شمار می‌آمد.^{۷۵} شخصی عرب به نام *ابو ذلف عیسی بن ادریس معقل عجلی* که پدرش در یکی از دیه‌های همدان ساکن شده بود، در ناحیه کره (کرج) اقامت گزید و زمینه را برای توسعه آن آماده نمود.^{۷۶} کرج در زمان *ابن فقیه* مستقل شده بود و «ایغارین» نامیده می‌شد.^{۷۷} با این حال، ابتدا در قلمرو اصفهان بود تا آنکه به گفته *مقدسی* یکی از خلیفگان آن را به همدان پیوست.^{۷۸}

دو روستای ساوه که نباید آنها را با شهر معروف ساوه یکی پنداشت، وضعیتی همانند دستی، اما میان همدان و اصفهان داشتند. این دو روستا در کنار هم قرار داشتند و یکی از آن همدان بود و دیگری به اصفهان تعلق داشت. در زمان حمزه اصفهانی در جای این دو روستا شهری به نام «میلادجرد» قرار داشته است.^{۷۹}

شهر ساوه هم ناحیه‌ای بوده که گاه بخشی از ری و گاه از همدان شمرده می‌شد. از شرحی که *ابن رسته* درباره شاهراه خراسان داده که پیش‌تر آورده شد - چنین می‌نماید که دست‌کم خراج ساوه را فرمانروای ری می‌ستانده است.^{۸۰} شاید از همین رو بوده که *بارتولد* ساوه را از لحاظ سیاسی زیر دست ری به شمار آورده است.^{۸۱} این در حالی است که متون تاریخی و جغرافیایی در مواردی پر شمار، ساوه را بخشی از همدان دانسته‌اند. برای نمونه، *ابن فقیه* آن را یکی از رستاق‌های ۲۴ گانه همدان دانسته^{۸۲} و همو عرض منطقه کارداری همدان را از اسدآباد تا ساوه معرفی کرده است.^{۸۳} در *تاریخ قم* نیز ساوه حد باختری قم معرفی شده است.^{۸۴} در این کتاب، نظر حمزه اصفهانی مبنی بر اینکه ساوه جزء کوره همدان می‌باشد، ذکر شده است.^{۸۵} *ابو عبدالله خصیبی* وزیر خلیفه مقتدر در اوایل سده

چهارم، خراج شهرهای همدان، ساوه، قم، روده، دینور، نهاوند و ... را به سپاه یوسف بن ابی ساج اختصاص داد تا به رویارویی با قرمطیان جنوب عراق و بحرین پردازد.^{۸۶} اگر این فرض که ترکیب این شهرها از روی تقسیمات اداری تعیین شده درست باشد، می‌تواند گواهی باشد بر اینکه ساوه در بخش همدان قرار داشته است.^{۸۷}

سرانجام باید به پیدایش شهر «سی سر» در شمال همدان نیز اشاره کرد که در اواخر سده دوم هجری و برای رویارویی با دزدان و راهزنانی که شمارشان فزونی گرفته بود، بنیان نهاده شد. خلیفه مهدی به پیشنهاد و درخواست عبیدالله بن سلیمان و شریکانش که مالیات همدان را به کفایت ستانده بودند، این شهر را بنا نهاد. مهدی چند دیه، مانند ماینهرج، جوذمه، رسطف و خابنجر^{۸۸} را به سی سر پیوند داد و عاملی هم برای خراج آن تعیین کرد و به این ترتیب، سی سر خود، به شهری تبدیل شد.^{۸۹}

نمونه‌های بالا نشان‌دهنده چگونگی شکل‌گیری شهرهای جدید در دوران اسلامی است. در این فرایند، عوامل محلی نقش بسیار مهمی داشتند و پذیرش دستگاه اداری - سیاسی خلافت به تثبیت و رسمیت یافتن آنها کمک می‌کرد. شهرهایی که به این ترتیب پدید آمدند، البته جای شهرهای کهن و پراهمیتی چون ری و اصفهان و حتی همدان را نگرفتند. البته بخشی از اهمیت شهرهای یاد شده، به شهرهای خردتر نوپدید انتقال یافت. این امر، به‌ویژه در مرزبندی قلمرو اداری - مالی و سیاسی نمود بیشتری پیدا کرد. در میان مهم‌ترین سه شهر مرکز و باختر ایران، همدان، بیشتر از فرآیند پیدایش شهرهای جدید آسیب دید و مرکزیت آن در نواحی پیرامونی بیش از پیش کاهش یافت.

۴) حدود و بافت شهری همدان

همدان آنچنان که منابع جغرافی اسلامی توصیف کرده‌اند، در سده چهارم شهری بوده به مساحت تقریبی یک فرسنگ در یک فرسنگ، با خانه‌های گلین، با سه رسته بازار و مسجد جامعی که در میان آنها قرار داشته، ربضی بزرگ، و شهرستانی که چهار دروازه آهنین داشته است.^{۹۰} از وجود حصار، به جز ابن حوقل، دیگر منابع جغرافیایی یادی نکرده‌اند.^{۹۱} در زمان مقدسی شهرستان، رو به ویرانی نهاده بود.^{۹۲} از شرح حمدالله مستوفی در سده هشتم هجری چنین برمی‌آید که به رغم شهرستان ویران، ربض و نواحی پیرامونی همدان گسترده و آباد بوده است.^{۹۳} توسعه ربض را می‌توان نشانه‌ای از گسترش شتابان شهر دانست^{۹۴} و

این با روند نامنظم توسعه همدان در اواخر دوره ساسانی، و آغازین سده‌های اسلامی هماهنگی دارد.

به طور خلاصه باید گفت که تقسیم شهر به سه بخش کهن‌دژ، شهرستان و ربض در طرح شهرهای ایرانی، بیش از هر چیز در ایجاد امنیت برای محیط اجتماعی - اقتصادی شهر اهمیت بنیادین داشته است. ربض، محل کشتزارها و زمین‌های کشاورزی گرداگرد شهرستان بود و ساکنان آن هنگام روی نمودن تهدید و خطر به درون شهرستان که به طور معمول توسط بارویی حفاظت می‌شد، می‌رفتند. به همین ترتیب، در این شهرها بازار و مسجد جامع در شهرستان ساخته می‌شد، اگر چه گاهی که شهرها به گونه‌ای سریع رشد می‌کردند، جامع و بازار در ربض‌ها هم ساخته می‌شدند.^{۹۵}

ابن‌فقیه در سده سوم هجری می‌گوید که همدان ۲۴ رستاق و ۷۶۵ دهکده دارد که سه رستاق آن به کوره قزوین منتقل شده‌اند.^{۹۶} حدود اداری آن هم از کرج تا سی‌سر، و عرضش از گردنه اسدآباد تا ساوه بوده است.^{۹۷} مقدسی نیز شهرهای همدان (مَدَن) را شامل اسدآباد، طرز، قرماسین، بوسته، رامن، به، سیراوند، رودراور، آوه، و ناحیه‌های آن را هم ماه کوفه، ماه بصره و ماسبدان دانسته است.^{۹۸} همان‌طور که پیش‌تر هم گفته شد، دو روستای بوسته و ساوه^{۹۹} به ترتیب، مرز میان قلمرو همدان و نواحی ری و اصفهان بوده‌اند.

اما خود شهر همدان در سده چهارم از کوه الوند تا دهکده «زینوآباد» امتداد داشته و صنف یا رسته بازرگانان در همین زینوآباد قرار گرفته بود.^{۱۰۰} چنان‌که رسته بزازان هم در دیهی به نام «برشیقان»، و صنف «صیارف» یا اسلحه‌سازان^{۱۰۱} نیز در سنجاباد بوده است.^{۱۰۲} اما در *مجمَل التواریخ* محل بازار زرگران با سنجاباد یا سنجاباد تطبیق داده شده است.^{۱۰۳} *لسترنج* بدون نام بردن از منبع خود، دهکده «زمین‌ده» را محل بازار زرگران همدان دانسته است.^{۱۰۴} در سنجاباد یا سنجاباد، خرابه‌هایی موجود بوده که در سده‌های میانه آن را «ساروق» یا همان جایی می‌دانستند که داریوش سوم خزاین و خاندان شاهی را برای در امان ماندن از حمله اسکندر در آن قرار داد.^{۱۰۵} در *مجمَل التواریخ* از منبعی پهلوی نقل شده که «سارو جم کرد، بهمن کمر بست، دارا[ی] دارا، گرد هم آورد».^{۱۰۶} از وجود چنین بنایی در بسیاری از منابع جغرافیای اسلامی یاد شده است. ابن‌فقیه جای آن را تعیین نکرده، اما حمدالله مستوفی ویرانه‌های قلعه‌ای گلین را در میان شهر که در زمان او «شهرستان» نامیده

می‌شد، را بقایای این بنا شمرده است.^{۱۰۷} در *مجمعل التواریخ* هم از بنای شهرستان، بی آنکه آن را با سارو یکی بدانند، یاد شده است.^{۱۰۸}

به این ترتیب، همدان - چنان‌که پرویز ادکایی هم اشاره کرده است - شهری پراکنده و «مداین‌گونه» بود.^{۱۰۹} اینکه بازار زرگران همدان در سیج‌آباد، حدود دو فرسنگی شهر قرار داشته،^{۱۱۰} در کنار قرار داشتن رسته بازرگانان و بزازان در دیه‌های پیرامون شهر و بیرون از شهرستان، نشان می‌دهد که این شهر چندان متمرکز نبوده است و بخش‌های مهم اقتصادی و شهری در پیرامون شهرستان قرار داشتند، از این‌رو، ریض همدان تنها منطقه کشاورزی آن نبود، بلکه برخی از کانون‌های اصلی شهری مانند بازارها و مسجد جامع در آن جای گرفته بود.

۵) ویژگی‌های اقتصادی و فرهنگی همدان

در همدان اقتصاد کشاورزی چندان نیرومند نبوده و به جای آن، بازرگانی و پیشه‌وری، رونقی درخور داشته است. در *تاریخ قم* به نقل از *ابوعلی کاتب*، ماجرای ناخوشنودی *هارون الرشید* از نبود زراعت و عمارت در همدان نقل شده است.^{۱۱۱} در سده‌های نخست اسلامی، وجود فرمانروایان و نخبگان محلی نیرومند می‌توانسته یک دیار را از خراج‌های سنگین و بهره‌کشی ویران‌کننده دستگاه خلافت بغداد، رهایی بخشد. همدان از آنجا که نزدیک به مرکز دستگاه خلافت بود، زیر سلطه مستقیم آن و نه حکمرانان محلی، قرار داشت. *عبیدالله بن سلیمان* و شریکانش در اواخر سده سوم، مالیات همدان را به ۱۷۰ هزار دینار به کفایت برداشتند، به این شرط که دیگر هزینه‌ای برای بغداد به بار نیاورند.^{۱۱۲} رستاق‌های ۲۴ گانه همدان در این قباله بودند.^{۱۱۳} بسیاری از دیه‌ها و روستاهای همدان در همین دوره، آنچنان از پرداخت خراج تعیین شده درمانده شده بودند که خراج آنها میان روستاهای دیگر سرشکن می‌شد.^{۱۱۴}

در سده‌های چهار و پنجم هجری در هر یک از شهرهای بزرگ ایران، مانند نیشابور، مرو، ری و اصفهان درگیری‌ها و کشمکش‌های مذهبی فراوانی به وقوع می‌پیوست. از سده چهارم هجری با سست و ضعیف شدن ساختار اجتماعی‌ای که از جامعه ساسانی بازمانده بود و با گسترش شهرها و بروز دسته‌بندی‌های شهری که دو عامل هویت طبقه‌ای و مذهبی، پایه‌های شکل‌گیری آن بودند، بسیاری از شهرهای ایران دچار کشاکش‌های مذهبی شدند. در منابع گوناگون می‌توان نشانه‌های فراوانی از وجود چنین کشاکش‌هایی، به‌ویژه در

نیشابور، ری و اصفهان یافت. اما این نکته جالب است که همدان کمتر شاهد چنین ناآرامی‌هایی بوده است. این امر با مقایسه گزارش‌های مقدسی در مورد اصفهان، نیشابور و ری با همدان آشکار می‌شود. مقدسی اشاره می‌کند که همدان و شهرهای اهل حدیث‌اند و مردم آن در مذهب، تعصبی ندارند.^{۱۱۵} همو اشاره‌وار می‌گوید که کشاکش‌های همدان ریشه مذهبی نداشته است.^{۱۱۶} همدان همراه با اصفهان دو شهر یهودی‌نشین ایران بوده‌اند و افزون بر این، همدان را در سده‌های سوم تا ششم هجری «دارالسنه» می‌خواندند.^{۱۱۷} حمدالله مستوفی در سده هشتم هجری، دین مردم همدان را مشبهه و معتزلی معرفی کرده است.^{۱۱۸} روی هم رفته به نظر می‌رسد که همدان را باید از نظر مذهبی شهری کمابیش یکدست و دور از پراکندگی به شمار آورد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این نوشتار آمد می‌توان گزاره‌های زیر را از نتایج این بررسی دانست: در تعیین گستره و مرزهای ماد و جبال، همواره اختلاف و حتی آشفتگی وجود داشته است. یک علت مهم این امر، وجود معیارهای گوناگون قومی، اقلیمی، فرهنگی از یک‌سو، و سیاسی اداری از سوی دیگر در تعیین حدود ماد و جبال، از روزگار هخامنشی تا سده‌های نخستین اسلامی است. در این میان، گاه سرزمین ماد و جبال سرزمین گسترده‌ای در نواحی مرکزی و باختری ایران را دربر می‌گیرد، به طوری که حتی آذربایجان، طبرستان و گیلان هم بخشی از آن به شمار آمده‌اند. اما در شیوه دوم، ناحیه‌ای محدودتر که عرض آن از حلوان تا نزدیک ساوه، و طول آن از سی‌سر تا سیمره در ناحیه مهرجان‌قدق بود، جبال خوانده می‌شد. در این نگاه محدود است که همدان جایگاهی مرکزی دارد و این شهر پیش و پس از اسلام، مرکز ماد و جبال معرفی شده است، حال آنکه در بیشتر زمان‌ها، ری و اصفهان شهرهایی بزرگ‌تر و پراهمیت‌تر بوده‌اند.

نواحی و شهرهای مرکز و باختری ایران در دوره ساسانی از نظر سیاسی و اداری و اقتصادی، به یکی از سه شهر ری، اصفهان و همدان وابسته بودند. البته در نخستین سده‌های اسلامی و بر اثر گسترش شهرها، شهرهای دیگری مانند قم، قزوین و کرج هم پدید آمدند و این فرایند سبب شد که مرزبندهای اداری - سیاسی قدیمی میان شهرها دستخوش تغییر شده و به‌ویژه قلمروی سه شهر بزرگ یاد شده، محدود شود. با این حال،

ری و اصفهان کمابیش جایگاه برتر خود را همچنان حفظ کردند. البته همدان در چهار سده نخست اسلامی بیش از آنها آسیب دید و موقعیت آن کاستی گرفت، چرا که شمار در خور توجهی از دهکده‌ها و نواحی آن در پی فرایندهایی که تا اندازه‌ای در این نوشتار بازنموده شدند، به شهرهای دیگر ملحق گردیدند.

بافت شهری همدان به طور عمده در دوره اسلامی و از نو شکل گرفت. این شهر در اواخر دوره ساسانی بخش بزرگی از اهمیت خود را از دست داد و در آغاز دوران اسلامی آثار اندکی از حیات پویای شهری در آن باقی مانده بود. اما همدان در دوران اسلامی همراه با بسیاری از مناطق ایران توسعه پیدا کرد. به این ترتیب، همدان در سده‌های نخستین اسلامی بسیاری از ویژگی‌های شهری نامتمرکز و گسترده با مراکز اجتماعی - اقتصادی پراکنده را داشت. با این همه، محیط فرهنگی و مذهبی این شهر کمابیش یکدست باقی ماند و همین امر، توجیه‌کننده عدم تحرک فرهنگی - مذهبی همدان در مقایسه با بیشتر شهرهای ایران در سده‌های نخستین اسلامی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ای. ام دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۷۹.
۲. پرویز اذکایی، همدان‌نامه: بیست‌گفتار درباره مادستان، ص ۴.
۳. همان.
۴. تیودور نولدکه، ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ص ۶۶۷؛ پیگو لوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۲۴۲.
۵. تیودور نولدکه، همان، ص ۶۶۸؛ پرویز اذکایی، همدان‌نامه: بیست‌گفتار درباره مادستان، ص ۵.
۶. پرویز اذکایی، همدان‌نامه: بیست‌گفتار درباره مادستان، ص ۵.
۷. همان.
۸. یوزف مارکوارت، ایرانشهر: بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۴۵.
۹. پرویز اذکایی، همدان‌نامه: بیست‌گفتار درباره مادستان، ص ۷۰.
۱۰. محمدبن احمد مقدسی، احسن‌التقاسیم، ج ۲، ص ۵۷۸.
۱۱. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن‌فقیه، مختصرالبلدان (بخش مربوط به ایران)، ص ۲۳.
۱۲. محمدبن اسحاق بن‌ندیم، الفهرست، ص ۱۵.
۱۳. ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ص ۲۲۹.
۱۴. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن‌فقیه، همان، ص ۲۳.
۱۵. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۱۸.
۱۶. همان، ص ۴۲.
۱۷. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ص ۲۲۸/۱.
۱۸. محمدبن حوقل، صورة الارض، ص ۱۰۶؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۴۱.
۱۹. محمدبن احمد مقدسی، احسن‌التقاسیم، ج ۲، ص ۵۷۳.
۲۰. همان.
۲۱. همان ج ۲، ص ۵۷۸.
۲۲. همان، ج ۲، ص ۵۷۶.
۲۳. مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ج ۲، ص ۶۰۴.
۲۴. بنا بر اشتباهی رایج در میان خاورشناسان، دانشوران مسلمان عربی‌نگار، به غلط «عرب» دانسته می‌شوند، و مارکوارت هم دست‌کم در نمونه فوق از این خطا برکنار نبوده است.
۲۵. یوزف مارکوارت، ایرانشهر، صبر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ص ۶۶۵.
۲۶. عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۲.
۲۷. همان، ص ۱۸.
۲۸. احمدبن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۸.
۲۹. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۰۱.
۳۰. ابوالفداء اسماعیل بن علی، تقویم‌البلدان، ص ۴۷۱.
۳۱. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۴۷.
۳۲. همان.

۳۳. گای لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۰۱.
۳۴. ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۳۶.
۳۵. ر.ک: حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۶؛ ابن خردادبه عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالك*، ص ۴۲؛ احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۲۳.
۳۶. ابو عبدالله محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۸۱؛ ابن خردادبه عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالك*، ص ۴۲؛ حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۸.
۳۷. پرویز اذکایی، *همدان‌نامه: بیست گفتار درباره‌ی مادستان*، ص ۷۰؛ نولدکه، ص ۶۷۴.
۳۸. پرویز اذکایی، همان، ص ۷۱.
۳۹. یوزف مارکوارت، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ص ۳۷.
۴۰. پرویز اذکایی، *همدان‌نامه: بیست گفتار درباره‌ی مادستان*، ص ۷۲.
۴۱. همان، ص ۷۲ و ۵.
۴۲. ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۱۰۵؛ واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *جغرافیای تاریخی ایران*، ص ۱۵۹-۱۶۰.
۴۳. نویسنده ناشناس، *مجمعل التواریخ*، ص ۵۲۲.
۴۴. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی، همان، ص ۵۱-۵۲؛ نیز یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۴۱۳.
۴۵. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی، همان، ص ۵۲؛ نیز به نقل از وی، یاقوت حموی، همان، ج ۵، ص ۴۱۳.
۴۶. نویسنده ناشناس، *مجمعل التواریخ*، ص ۵۲۲.
۴۷. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *جغرافیای تاریخی ایران*، ص ۱۶۰.
۴۸. ابن خردادبه عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالك*، ص ۱۷ و ۱۸.
۴۹. احمدبن عمر بن رسته، *اعلاق النفیسه*، ص ۱۹۶-۱۹۷.
۵۰. همان، ص ۱۸۵.
۵۱. همان.
۵۲. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالك*، ص ۲۰۶؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ص ۱۴۱؛ محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۸۶.
۵۳. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۸؛ و ۲۶۴.
۵۴. همان، ص ۲۸.
۵۵. چنانکه مؤلف *تاریخ قم* در مقدمه اشاره کرده، مراد وی از کتاب اصفهان اثر ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی می‌باشد (*تاریخ قم*، مقدمه، ص ۱۱).
۵۶. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۵۶.
۵۷. همان، ص ۵۹.
۵۸. همان، ص ۵۹.
۵۹. همان، ص ۲۶۳.
۶۰. همان، ص ۸۶.
۶۱. همان، ص ۵۹.
۶۲. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۹۹.

۶۳. احمدبن عمر بن رسته، *اعلاق النفیسه*، ص ۱۸۰.
۶۴. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۲۸.
۶۵. احمدبن عمر بن رسته، همان، ص ۱۸۰.
۶۶. محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۸۲.
۶۷. قدامه بن جعفر، *خراج*، ص ۱۸۱.
۶۸. احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۴۵۱؛ ابن فقیه همدانی، همان، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ قدامه بن جعفر، *خراج*، ص ۱۸۱.
۶۹. محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۱۹۷۴ و ۱۹۵۴.
۷۰. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۵۷؛ نیز رک: گای لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۳۷.
۷۱. احمدبن یحیی بلاذری، همان، ص ۴۵۴.
۷۲. احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۱۲۴.
۷۳. همان، ص ۱۲۰-۱۲۱.
۷۴. همان، ص ۱۲۱؛ و ۶۶.
۷۵. همان، ص ۹۶-۹۷.
۷۶. همان، ص ۹۶-۹۷.
۷۷. همان، ص ۹۶-۹۷.
۷۸. محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۸۲.
۷۹. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۵۶؛ با این حال نویسنده تاریخ قم در حدگذاری ناحیت‌های قم، به نقل از برقی میلادجرد را همان ساوه دانسته و معلوم نکرده که مراد وی همان ساوه معروف است یا جای دیگری به جز آن. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۲۵.
۸۰. احمدبن عمر بن رسته، همان، ص ۱۹۶-۱۹۷.
۸۱. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *جغرافیای تاریخی ایران*، ص ۱۵۸.
۸۲. ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۶۶.
۸۳. همانجا.
۸۴. حسن بن محمد قمی، *تاریخ قم*، ص ۲۶.
۸۵. همان، ص ۵۶.
۸۶. ابوعلی مسکویه رازی، *تجارب الامم*، ج ۵، ص ۲۱۶.
۸۷. البته مواردی هم می‌توان پیدا کرد که واگذاری حکومت نواحی بنا بر الگوهای متفاوتی انجام شده است. برای نمونه معتضد، ری و همدان و دینور و قزوین و آذربایجان را به یکی از فرزندان خود، و اصفهان و نهاوند و کرج را به فرزند دیگر خود داد. محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۱۵، ص ۶۶۵۶؛ علی بن محمدبن بن اثیر، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج ۱۸، ص ۳۰۱.
۸۸. احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۴۳۷. باید توجه داشت صورت دقیق نام‌هایی که بلاذری ذکر کرده باید با احتیاط تلقی گردد.
۸۹. همانجا؛ احمدبن محمدبن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۶۶.
۹۰. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالک*، ص ۱۶۴؛ ابو عبدالله محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*،

- ج ۲، ص ۵۸۵؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، *اشکال العالم*، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، *صورة الارض*، ص ۱۰۵.
۹۱. محمد بن حوقل، *صورة الارض*، ص ۱۰۵؛ واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *جغرافیای تاریخی ایران*، ص ۱۶۰.
۹۲. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۸۵.
۹۳. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۱۱۵.
۹۴. حسین سلطانزاده، *روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران*، ص ۱۲۴.
۹۵. همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.
۹۶. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۶۶.
۹۷. همان؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۴۱۴-۴۱۵.
۹۸. ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۷۶-۵۷۵؛ و ج ۱، ص ۷۳.
۹۹. این روستا با شهر معروف ساوه اشتباه نشود.
۱۰۰. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۴۱۲.
۱۰۱. پرویز اذکایی، *همدان نامه: بیست گفتار درباره مادستان*، ص ۱۰.
۱۰۲. یاقوت حموی، همان، ج ۵، ص ۴۱۲.
۱۰۳. نویسنده ناشناس، *مجمّل التواریخ*، ص ۵۲۲.
۱۰۴. گای لسترینج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ص ۲۱۰.
۱۰۵. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۳۷؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۴۱۲؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ص ۵۷ [بدون اشاره به نام ساروق]؛ واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، *جغرافیای تاریخی ایران*، ص ۱۵۹.
۱۰۶. نویسنده ناشناس، *مجمّل التواریخ*، ص ۵۲۱. یاقوت این قول را چنین نقل کرده است: «قال شیرویه فی أخبار الفرس بلسانهم: سارو جم کرد، دارا کمر بست، بهمن اسفندیار به سر آورد». یاقوت بن عبدالله حموی، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۳۲۴.
۱۰۷. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۷۱.
۱۰۸. نویسنده ناشناس، *مجمّل التواریخ*، ص ۵۲۰.
۱۰۹. پرویز اذکایی، *همدان نامه: بیست گفتار درباره مادستان*، ص ۱۰-۱۱.
۱۱۰. یاقوت بن عبدالله حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۴۱۱.
۱۱۱. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۱۸۹.
۱۱۲. احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ابن فقیه، همان، ص ۶۵.
۱۱۳. همان.
۱۱۴. حسن بن محمد قمی، همان، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۱۱۵. محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم*، ج ۲، ص ۵۹۱.
۱۱۶. همان، ج ۲، ص ۵۹۲.
۱۱۷. پرویز اذکایی، *تاریخ نگاران ایران*، ص ۱۱۷.
۱۱۸. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۷۱.

منابع

- ابن اثیر جزری، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن حوقل، *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، *المسالك و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۰.
- ابن رسته، احمد بن عمر، *اعلاق النفیسه*، حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر ۱۳۶۵.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، *مختصر البلدان* (بخش مربوط به ایران)، ترجمه محمدرضا حکیمی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، رضا تجدد، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- اذکایی، پرویز، *تاریخ نگاران ایران*، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی ۱۳۷۳، بخش یکم.
- _____، همدان‌نامه، *بیست گفتار درباره مادستان*، همدان، مادستان، ۱۳۸۰.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *مسالك و ممالک*، ترجمه فارسی قرن ۵ یا ۶، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *جغرافیای تاریخی ایران*، همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار ۱۳۷۷.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
- بیرونی، ابوریحان، *آثارالباقیه*، اکبر داناسرشت، ج سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال العالم*، علی بن عبدالسلام کاتب، مقدمه، فیروز منصوری، مشهد، به نشر، ۱۳۶۸.
- دیاکونوف، ای. ام. *تاریخ ماد*، کریم کشاورز، تهران، پیام، ۲۵۳۷.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، محمود مهدوی دامغانی، ج چهارم، تهران، نی، ۱۳۷۱.
- سلطان‌زاده، حسین، *روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران*، تهران، آگاه ۱۳۶۲.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابو القاسم پاینده، ج پنجم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- قدامه بن جعفر، *خراج*، ترجمه و تحقیق، حسین قره‌چانلو، تهران، البرز، ۱۳۷۰.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، *تاریخ قم*، ترجمه، حسن بن علی بن حسن عبد الملک قمی، تحقیق، سیدجلال‌الدین تهرانی، توس، ۱۳۶۱.
- لسترینج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی ۱۳۸۶.
- لوسکایا، پیگو، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، عنایت‌الله رضا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- مارکوارت، یوزف، *ایران‌شهر، بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، مریم امیراحمدی، تهران، اطلاعات ۱۳۷۱.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر، *نزهة القلوب*، سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران، حدیث امروز ۱۳۸۲.

- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۷.
- مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، علی نقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، علی نقی منزوی، تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران ۱۳۶۱.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *آفرینش و تاریخ*، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، ۱۳۷۴.
- نولدکه، تیودور، *ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷.
- نویسنده ناشناس، *مجموع التواریخ و القصص*، تصحیح، ملک الشعراء بهار، تهران، بی نا، بی تا.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی، *معجم البلدان*، ج دوم، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
- یعقوبی، احمد بن واضح، *تاریخ یعقوبی*، محمد ابراهیم آیتی، چ نهم، تهران، علمی و فرهنگی ۱۳۸۲.